

ذکر، گنج فقر

دکتر مهدی شریفیان¹

عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا همدان

مهدی محمدی

عضوهیات علمی دانشگاه پیام نور مرکز پاوه

چکیده :

بی‌هیچ شکی، حوزه‌ی عرفان و تصوف، مهم‌ترین حوزه در ادبیات کلاسیک ایران است، که در آن یک حرکت درونی و باطنی به سمت جایگاه و مبدا اصلی که همان قرب الهی است، انجام می‌گیرد. در مسیر حرکت، سالک با مشکلات و سختی‌های زیادی روبرو می‌شود، که گاهی او را از هدف اصلی دور می‌سازد. مشایخ صوفیه مریدان خود را به «ذکر» مدام سفارش می‌کردند تا مرید به این وسیله خود را از حجاب نسیان و غفلت نجات دهد و با کمک پیر به سرمنزل مقصود برسد. ذکر گفتن همراه با آداب و رسوم خاصی بوده که سالک پس از رعایت آن‌ها زیر نظر شیخ به تلقین ذکر می‌پرداخته است.

در این مقاله ضمن معرفی اجمالی عرفان و تصوف اسلامی، به بیان جایگاه ذکر، آداب و رسوم آن، مراتب ذکر، مهم‌ترین ذکرها و... در ادبیات صوفیه می‌پردازیم و نظرات برخی از بزرگان و مشایخ صوفیه را درباره‌ی ذکر نقل خواهیم کرد.

کلید واژه :

عرفان و تصوف، ذکر، سالک، پیر و شیخ.

1 . Drsharifian@yahoo.com

تاریخ پذیرش : 90/08/09

تاریخ وصول : 90/05/07

مقدمه:

تصوّف و عرفان اسلامی در آغاز پیدایش آن، که صدر اسلام است، چندان رنگ و لعاب خاصی نداشت و تنها در «زهد» خلاصه می‌شد. درون مایه‌ی اصلی و اولیّه‌ی آن هم سنت رسول اعظم (ص) و قرآن مجید بود؛ تصوّف در ادامه‌ی حیات خود با ادیان و مذاهب دیگر آمیخته شده و برخی از آداب و رسوم و افکار آن‌ها را در خود جای داد و طبعاً در آن ادیان و مذاهب نیز تاثیر متقابل از خود به جای گذاشت.

در تعریف عرفان اگر بخواهیم به سخنان مشایخ متصوّفه استناد کنیم، خواهیم دید که در تعاریف آن‌ها گاه هیچ گونه مشابهتی با هم وجود ندارد و این مساله به دلیل مخاطبان گوناگونی است که مورد خطاب مشایخ واقع می‌شدند و گاه نیز بنابر حالی خاص که بر مشایخ دست می‌داده است، مجبور بودند تا تعریفی نو و تازه از عرفان و تصوّف به دست دهند که با تعاریف قبلی آن‌ها متفاوت بوده است. (شریفیان، 1386: 25)

یحیی یثربی این نکته را به خوبی متذکر شده و می‌گوید: «تصوّف و عرفان یک مفهوم کلی و عام است که بر مصادیق گوناگون اطلاق شده است؛ بنابراین در تعریف عرفان و همچنین ردّ و قبول آن نباید از خصوصیات مصادیق غفلت کرده و مبنای کار را این مفهوم کلی و عام قرار دارد. تعریف عرفا نیز از عرفان متنوع است؛ زیرا عرفا در تعریف عرفان و مسائل مربوط به آن مانند توحید، فنا، عشق، محبت، فقر، اخلاق و رضا در مواردی موقعیت خاص مخاطب را در نظر گرفته‌اند؛ مثلاً در برابر جاه طلبان بر ذمّ جاه تأکید کرده‌اند و در برابر مال دوستان بر ذمّ مال؛ گاه با اسیران لذایذ حسّی سخن داشته‌اند و زمانی با گرفتاران علایق خیالی و نفسانی. لذا ممکن است در پاسخ یک سؤال بیانات گوناگونی داشته باشند». (یثربی، 1377: 25)

به طور خلاصه باید گفت که راه و روشی را که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند «عرفان» نامیده می‌شود. طریقه‌ای که آنان برگزیده‌اند، راه تصفیه‌ی باطن و تهذیب نفس و تخلیه‌ی سرّ از غیر و تخلیه‌ی روح است که طریق معرفت مخصوص به انبیا و اولیا و عرفاست و این معرفت کشفی و شهودی برای هیچ کس جز مجذوب مطلق، میسر نیست؛ مگر به سبب طاعت، عبادت قالبی، نفسی، قلبی، روحی، سرّی، خفی و البته غرض از ایجاد عالم، معرفت شهودی است. (لاهیجی، 1377: 8 و 7)

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان

برخی به تسامح، میان لفظ «عارف» و «صوفی» تفاوت قائل نمی‌شوند و گاه یکی را به جای دیگری به کار می‌برند در حالی که از نظر معنی و اصطلاح تفاوت‌هایی میان آن‌ها وجود دارد؛ تصوّف که به معنی «پشمینه پوشی» است، روش زاهدانه‌ای است که بر اساس مبانی شرع و تزکیه‌ی نفس و روی گردانی از دنیا، برای حصول به حقّ بنا شده است؛ ولی «عرفان» یک مکتب فکری و حکمی متعالی و ژرف لطیفی است برای شناختن حقّ و شناخت ملکوت هستی به طریق کشف و شهود و اشراق و الهام. تهنوی گوید: «تصوّف در لغت صوف پوشیدن است و این اثر زهد و ترک دنیاست و در اصطلاح عرفان، پاکیزه کردن دل است از محبت ماسوی الله و دور بودن از منهیات و مواظبت نمودن به واجبات. این جماعت متصوّفه محقّقند و بعضی متصوّفه مُبطلند که خود را صوفی شمارند و به حقیقت صوفی نیستند.» (سجّادی، 1379: 3)

گویا نخستین کسی که به صوفی شهرت یافته، ابوهاشم صوفی (متوفی 150 ه.ق) است که خرقه‌ی پشمین بر تن می‌کرده و بدین سبب به صوفی شهرت یافته است. همانطور که ذکر شد عرفان و تصوّف اسلامی در آغاز پیدایش، بسیار ساده و بی‌تکلف بود و کم‌کم دارای آداب و رسوم شد و از جایگاه اولیّه‌ی خود خارج گردید. برخی از مورّخان تجمّل پرستی پادشاهان و طبقات عالیّه را از جمله عوامل در ایجاد زهد زاهدان دانسته‌اند و آن را نوعی اعتراض به رفتار تجمّل‌گرایانه تلقّی کرده‌اند. (زرّین کوب، 1369: 45)

در قرن سوم هجری، تصوّف گسترش یافته و بلند آوازه می‌گردد. در حقیقت به کمال خود می‌رسد؛ از این تاریخ صوفیّه روی به فراگیری دانش‌های مختلف می‌آورند و به جز قرآن و حدیث و اقوال بزرگان و مشایخ، برای معارضه و نیز ارشاد و وعظ و آموزش پیروان خود، تعلیم همه‌ی علوم را لازم می‌شمارند. (سجّادی، 1379: 50) این حرکت رو به رشد همچنان ادامه می‌یابد تا قرن چهارم که افرادی مانند ابوطالب مکی در قوت القلوب و امام محمّد غزالی در احیاء علوم الدّین، یکباره نفوذ و تاثیر تصوّف را بیش از پیش افزایش می‌دهند.

زمینه‌ی بحث:

مقامات و احوال

در یک تقسیم بندی کلی اهل تصوف سیر و سلوک خود را به شریعت، طریقت و حقیقت تقسیم می‌کنند؛ سالک با به کارگیری و استفاده از شریعت، قدم در راه طریقت می‌نهد تا به سر منزل مقصود که همان حقیقت است، برسد. در مسیر طریقت، سالک منازل و عقبه‌های سخت و گوناگون را به کمک پیر و مرشد کاملی که خود به سرمنزل رسیده است، طی می‌کند. مرید و سالک واقعی باید در طی این مراحل کاملاً مطیع پیر خود باشد؛ چنانکه خواجه حافظ می‌گوید:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

(حافظ، 1385: 1)

البته در مسیر طریقت «مرد راه» با مقامات و احوالی مواجه می‌شود که مقامات را با تلاش و کوشش خود به دست می‌آورد و لذا دوام بیشتری دارد، اما احوالات غیر اکتسابی می‌باشد و سالک در دوام آن اراده‌ای ندارد.

هر کدام از عرفا و متصوفه به یک تقسیم بندی خاص در بیان مقامات و احوالات پرداخته‌اند؛ اما شاید بهترین تقسیم بندی همان باشد که صاحب کتاب «اللمع» بیان کرده است. ابونصر سراج (متوفی 378 ه.ق) معروف به «طاووس الفقرا» در کتاب خود مقامات را این گونه بیان می‌کند؛ توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا؛ همچنین احوالات عبارتند از: مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجا، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین. (بدیع الزمان، 1340: 56)

سالک در طریقت تا از همه مقامات نگذرد و خود را در هر مقامی، قبل از ورود به مقام بالاتر تصفیه و تکمیل ننماید و نیز احوال روحانی را که خداوند نصیب او فرموده تحصیل ننماید و مزه‌ی آن را نچشد، سیر او تمام نیست و به کمال نرسیده است. بعد از کامل کردن این مقامات و احوال است که سالک به مراحل و مراتب عالی تصوف می‌رسد که صوفیه آن را مقام «معرفت» و «حقیقت» می‌نامند. (غنی، 1340: 195)

سالک در قدم اول باید «توبه‌ی نصح» نماید و عزم خود را جزم کند تا با ریاضت نفس و ارشاد پیر خود به هیچ وجه به گناه و آلودگی باز نگردد. این توبه‌ی نصح گاهی در طی

یک اتفاق و ایجاد انقلابی درونی در باطن سالک ایجاد می‌گردد و گاهی نیز خود مرید تصمیم می‌گیرد تا زیر نظر پیر توبه کند و قدم در مسیر سیر و سلوک باطنی نهد. بیشتر مشایخ تصوف تأکید کرده‌اند که توبه باید زیر نظر شیخ و پیر کاملی که خود به سرمنزل حقیقت رسیده است، انجام شود تا هواجس شیطانی و امیال نفسانی مرید را از مسیر حرکت مقدس خود منحرف نکند. مرید صادق پس از توبه‌ی نصوح، اقدام به چله نشینی در چله خانه و یا خانقاه می‌کند؛ در این مدت به فرموده‌ی شیخ خود و زیر نظر او اذکار و اورادی را بر زبان جاری می‌کند تا کم کم نور هدایت در باطن وی مشتعل گردد و مرید با شاه پر عشق، منازل و عقبه‌های خطرناک را طی کند و به سرمنزل مقصود که همانا قرب الهی است برسد.

معنای لغوی و اصطلاحی ذکر

ذکر در لغت به معنی یاد کردن و بیان کردن یا به زبان آوردن و در اصطلاح، بر زبان آوردن عبارات، دعاها و آیات قرآن برای قرب به حق است، یکی از نام‌های قرآن ذکر است؛ چنان که می‌فرماید: «هذا ذکر مبارک أنزلناه» (سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی 50) نه تنها خداوند قرآن را ذکر خوانده است، بلکه «اغلب علم‌هایی را که خداوند به واسطه‌ی انبیاء نازل کرده ذکر، ذکری و تذکیر می‌نامد.» (چیتیک، 1388: 117)

ذکر در مقابل نسیان است. «هر که به جمعیت، ذکر خدای را یاد کند، ذکر غیر فراموش کند، در یاد کرد او، و هر که فراموش کند ذکر اشیاء در ذکر حق، همه چیز بدو نگاه دارند؛ از بهر آن که خدای او را عوض بود از همه چیز.» (عطار، بی تا، ج 1: 321)

اهمیت ذکر در عرفان

در عرفان اسلامی، ذکر یکی از ارکان مهم سیر و سلوک است و مهم‌ترین و محکم‌ترین ریسمان الهی است که سالک با چنگ زدن به آن، به مراحل والای حقیقت می‌رسد. (محمودی، 1390: 209)

آرامش راستین سالک در پرتو نور ذکر محقق می‌شود و تا سالک ذاکر حقیقی نشود، دلش آرامش نمی‌یابد که «الا بذكر الله تطمئن القلوب.» (سوره‌ی رعد، آیه‌ی 13)

نسفی گوید: « ذکر برای سالک به مثابه‌ی شیر است برای فرزند و سالک باید آن را از شیخ، به طریق تلقین، گرفته باشد. » (نسفی، 1377: 324)

انواع ذکر

تاثیر ذکر بر روح و قلب سالک و مراتب آن از زبان تا قلب، مراحل و مراتبی دارد که عبارتند از:

1. ذکر لسانی که با زبان انجام می‌شود؛ 2. ذکر نفس که شنیدنی نیست، اما مشتمل بر حرکت و احساس درونی است؛ 3. ذکر قلب که در قلب جاری می‌گردد و در این حالت، قلب در جلال و جمال الهی در خلوت درونی خویش به فکر و مراقبه می‌پردازد؛ 4. ذکر روح، وقتی که عارف در حال مراقبه، انوار صفات را دریافت می‌کند؛ 5. ذکر سرّ، در نهانی‌ترین دل آدمی است، زمانی که اسرار الهی برای او آشکار می‌شود؛ 6. ذکر خفی که به معنای شاخه‌ی نور جمال الهی است؛ 7. ذکر خفی الخفی، خفی‌ترین نوع ذکر است و آن مشاهده‌ی حقّ الیقین است. (محمودی، 1390، 213)

خواجه عبدالله انصاری ذکر را سه درجه می‌داند: « درجه‌ی نخستین ذکر ظاهر است، ثنا گفتن، دعا گفتن و رعایت کردن؛ درجه‌ی دوم: ذکر خفی است و آن خلاص یافتن از فتور و باقی ماندن است با مشاهده و ملازمت به راز گویی؛ « والدرجه الثالثه، الحقیقی و هو شهود ذکر الحق إیّاک و التخلّص من شهود ذکرک و معرفه افتراء فی بقائه. » (خواجه عبدالله انصاری، 1361: 127)

ذکر، گنج فقر

از جمله چیزهایی که بین جمیع فرق صوفیه مستحسن و مورد توجه بوده و افضل عبادات و اشرف معاملات شمرده می‌شده است، ذکر است؛ ذکر در واقع نشانگر حرکت باطنی سالک به سوی قرب حضرت حق است و تنها به نیروی ذکر است که می‌توان به تدریج از افق ماده گذشت و به عالم صفا و نورانیت رسید. سالک با تداوم ذکر، کامل و کاملتر می‌شود؛ تا جایی که بسیاری از اسرار غیب و زیبایی‌های عالم را به نیروی چشم

باطنی خود به نظاره می‌نشیند، ذکر در لغت به معنی یاد و یاد کردن و یادآوری می‌باشد و در اصطلاح به زبان آوردن نام خداوند و تفکر در اوست که محو‌کننده‌ی ذنوب و مفتاح غیوب است؛ دریچه‌ی عالم غیب تنها با کلید ذکر گشوده می‌شود و درویش از اسرار توحید که غیب مطلق است به اندازه‌ی استعداد و قابلیت خود آگاه می‌شود. به عقیده‌ی ابو حامد امام محمد غزالی همه عبادات برای حصول همین نکته است که ذکر خداوند باشد و انسان را همواره به یاد خداوند اندازد. (غزالی، 1361: 702)

ذکر همچنین نفس تربیت شده را از بازگشت به گناه باز می‌دارد و به درویش این قدرت را می‌بخشد تا با وسوسه‌های فتنه انگیز مقابله و از مقام طهارت باطنی پاسداری نماید. صوفیه به موضوع ذکر اهمیت بسیار داده‌اند و شروط بسیاری نیز برای آن بیان کرده‌اند؛ ذکر به سالک اطمینان می‌دهد و او را از شک و گمان رها می‌سازد و به منزل یقین می‌رساند، همچنین سالک را برای حال «مشاهده» که نهایت احوال و مقصود و مطلوب نهایی سالک است، آماده و مستعد می‌سازد. (غنی، 1340: 317) در واقع ذکر پایه و اساس سلوک است و سالک به وسیله‌ی ذکر و رعایت شرایط آن است که قدم در وادی تصوف عملی می‌گذارد و در ادامه، همین ذکر است که او را به مقام توحید و سپس معرفت تا فناء و بقاء بالله می‌رساند؛ به همین دلیل مشایخ صوفیه برای هر مرحله‌ای از مراحل سلوک اذکار و اوراد و ادعیه‌ای خاص قرار داده‌اند که مریدان را به شرط رسیدن به آن منازل با این اذکار آشنا می‌سازند. (گوهرین، 1386: ج 5، 333) پیران طریقت و مشایخ صوفیه دو مشخصه‌ی اصلی ذکر را بیان کرده‌اند و همواره بر روی این دو اصل پافشاری نموده‌اند؛ اول آنکه ذکر باید در عمق جان و روح سالک نفوذ کند و سالک علاوه بر به زبان آوردن آن، در درون دل خویش نیز آن را جاری سازد، در واقع هدف اصلی از بیان ذکر نیز، جاری ساختن آن در عمق جان و قلب و دل انسان می‌باشد تا پرده‌های حجاب و تعلقات دنیوی کناره زده شود و سالک به مشاهده‌ی جمال و جلال خداوند و فناء در او برسد. در این حالت است که مرید، کلّ عالم هستی را در حال ستایش و حمد خداوند می‌بیند. انسان کاملی همچون مولوی در کتاب شریف خود «مثنوی» ذکر را مقدمه‌ی تمام حالات و مقامات و بهترین وسیله‌ی تجمیع قوای انسانی و توجه به مبدأ می‌داند؛ وی معتقد است که مرید متذکر را مجالی برای توجه به ناشایست نمی‌ماند.

ای برادر چون ببینی قصر او چون که در چشم دلت رستست مو
چشم دل از موی علت پاک آر وانگهان دیدار قصرش چشم دار
هرکه راهست از هواها جان پاک زود بیند حضرت و ایوان پاک
چو محمد پاک شد زین تار و پود هر کجا رو کرد وجه الله بود

(مولوی، 1379، ج 1: 7-1405)

اصل دیگر این که مرید نباید برای استجاب متذکر شود؛ چرا که ذکر عین استجاب است و همان سوز و گداز و انبساط و حالتی که ذاکر در حین ذکر واجد می‌شود و ترس و عشقی که در باطن خود حس می‌کند، عین لبیک گفتن حق است و استجاب از جانب او. مولوی معتقد است ذکر برای پاداش و استجاب باشد، ذکر عوام است و خواص و سالکان را چنین ذکر در خور نیست. آن هنگام که ذاکر تنها ذکر را در جهت جستجوی حق به کار بگیرد و از ماسوی حق غافل شود خداوند نیز درهای رحمت غیب خود را بر روی او می‌گشاید و مرید ذاکر به مشاهده و رؤیت می‌رسد و از عجایب باطن کل جهان هستی باخبر می‌شود.

ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز چشم نرگس را از این کرکس بسوز
صبح کاذب را ز صادق و اشناس رنگ می را بازدان از رنگ کاس
تا بود کز دیدگان هفت رنگ دیده ای پیدا کند صبر و درنگ
رنگ ها بیننی به جز این رنگ ها گوهران بیننی به جای سنگ ها

(مولوی، دفتر دوم، بیت 752-755)

خرده‌ای که برخی از کوتاه بینان به اهل تصوف می‌گرفتند این بود که اگر اذغان به این مطلب که کوشش بنده در مقابل جذبه و کشش خداوند ارج و مقامی ندارد، چه دلیلی دارد که انسان خود را به زحمت بیندازد و با تحمل مشقت‌های فراوان به ریاضت نفس و چله نشینی و ذکر بپردازد، مولوی که خود همیشه در جذبه‌ی لطف خداوند قرار داشت و هر لحظه آرزوی پرواز به سمت حضرت دوست را در خیال خود می‌پروراند، به این شبهات این گونه پاسخ می‌دهد:

ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را خورشید این افسرده ساز

اصل خودجذب است لیک ای خواجه تاش
کارکن موقوف آن جذبہ مباش
زان که ترک کار چون نازی بود
ناز کی در خورد جانبازی بود
نه قبول اندیش نه رد ای غلام
امر را و نهی را می بین مدام
مرغ جذبہ ناگهان پرد ز عرش
چون بدیدی صبح، شمع آنگه بکش
چشم‌ها چون شد گذاره نور اوست
مغزها می بیند او در عین پوست
بیند اندر ذره خورشید بقا
بیند اندر قطره کل بحر را
(مولوی، دفتر ششم، بیت 1476-1482)

در این ابیات مولوی تأثیر کوشش و تلاش سالک را بیان می‌کند که چگونه از جایگاه علم الیقین به عین الیقین می‌رسد و پرده‌های غیب از جلوی دیدگان او کنار گذاشته می‌شود و آنچه را که دیگران از آن غافل هستند را به نیکویی می‌بیند و درک می‌کند.

ذکر در آیینہ‌ی قرآن

قبل از ورود به بحث ذکر در ادبیات صوفیّه و بیان آداب و رسوم و شرایط آن از دیدگاه آنان، لازم است که گریزی به معجزه‌ی حضرت رسول (ص) بزنیم و ببینیم که در این مصحف شریف واژه‌ی ذکر به چه معانی‌ای آمده است.

در قرآن مجید «ذکر» وجوه خاصّ خود را دارد؛ یعنی فقط به معنی یادآوری کردن و یاد کردن به کار نمی‌رود، بلکه اگر بیشتر در معانی آیات الهی تدبّر شود، می‌توان به وجوه ذکر این چنین اشاره کرد:

- یادآوری به زبان: فاذاكروا الله كذاكرکم اباة كم؛ پس خداوند را یاد کنید همچنان که از پدرانتان یاد می‌کنید؛ سوره‌ی بقره، آیه‌ی 119.

- یاد کردن به دل: ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم؛ خدا را یاد کردند، پس برای گناهانشان طلب آمرزش کردند؛ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی 134.

- حفظ کردن: و اذكروا ما فيه؛ و آنچه در آن است را حفظ کنید؛ سوره‌ی بقره، آیه‌ی 62.

- شرف: و انه لذكرلك؛ و به تحقیق که این شرافتی برای توست. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی 43.

- طاعت و پاداش: فاذاكرونی اذكرکم؛ پس من را اطاعت کنید تا من نیز به شما پاداش دهم؛ سوره‌ی بقره، آیه‌ی 152.

- نمازهای پنج گانه: فاذا امنتم فاذكروا الله؛ پس هر گاه امنیت یافتید خدا را یاد کنید و نماز را برپا دارید؛ سوره ی بقره، آیه ی 238.

- قرآن: و من اعرض عن ذکری؛ و هر آن که از ذکر من (قرآن) روی گرداند؛ سوره ی طه، آیه ی 124.

- ثناگویی: و ذکرالله کثیراً؛ و خدا را بسیار ثنا گوید. سوره ی احزاب، آیه ی 20.
خداوند سبحان، پیامبر (ص) را هم به نام ذکر می خواند و تبعیت از او یعنی خدا را، ذکر کردن دانسته است: «لقد کان لکم فی رسول الله اُسوةً حسنة لمن یرجو الله و الیوم الآخر و ذکرالله کثیراً»؛ خدا به پیامبر فرمود ای محمد! من تو را یکی از ذکرهایم قرار داده ام؛ آنهایی که تو را ذکر کنند، مرا ذکر کنند و آنهایی که تو را دوست دارند، مرا دوست دارند. از این روی، پیامبر فرمود: آنهایی که مرا ذکر کنند، خدا را ذکر کرده اند و آنهایی که مرا دوست دارند، خدا را دوست داشته اند. (چیتیک: 122)

ذکر و تاثیر آن

صوفیان با استناد به قول پیامبر اعظم (ص) که فرموده اند: «افضل الذکر لا اله الا الله و افضل الدعا الحمد لله»؛ بهترین و فاضل ترین ذکر را «لا اله الا الله» می دانند که به قول نجم الدین کبری معجونی است از نفی (لا اله) و اثبات (الا الله). منظور از نفی و اثبات این است که سالک در جریان سیر و سلوک خود به جایگاهی می رسد که هیچ چیزی را نمی بیند و تنها وجود خداوند در مقابل او قرار دارد. در این جایگاه است که مسأله ی وحدت وجود مطرح می گردد. یعنی فردی به مانند مولوی جز خداوند را نمی بیند و اشیاء و موجودات دیگر را نمودی از ذات او می داند که سالک باید از آن ها عبور کند و به مبدأ اصلی که خداوند است برسد. در این حالت است که سالک دیگر هیچ چیزی را از خود نمی بیند و کلّ عالم را فانی و خداوند را تنها باقی می بیند.

ما عدم هاییم هستی ها نما تو وجود مطلق فانی نما

(مولوی، دفتر اول، بیت 604)

در حقیقت، ذکر والاترین و توانمندترین مربی دل سالک است؛ زیرا «چهار صفت روشنایی، شنوایی، بینایی و انقیاد، حاصل ذکر است؛ چنانکه علی (ع) می فرماید: «ان الله

نهند، سخنی بجا گفته‌اند؛ چه قصد اهل حق از ذکر «الله، الله» فقط نفس دلالت بر عین کلمه نیست، بلکه نظر بر صاحب این اسم دارند و یا از کلمه‌ی «هو» فقط نظرشان بر این اسم یا ضمیر نیست، بلکه ضمیری است که الوان یا کاینات او را مقید نکند و کسی است که دارای وجودی تام و تمام است». (خوارزمی تاج الدین، 1385: 228)

در عرفان اسلامی، مهم‌ترین و رایج‌ترین ذکر که به سالک تلقین می‌شود، ذکر «لا اله الا الله» است که به آن ذکر تهلیل گویند. عین القضاة همدانی می‌گوید: «باش تا «لا اله الا الله» را راهرو باشی پس «لا اله الا الله» شوی «اولئك هم المؤمنون حقا» مومن این ساعت باشی. (عین القضاة، بی تا: 77)

باید اضافه کرد که از منظر مشایخ تصوف، سالک با ذکر «لا اله الا الله» اسم اعظم {اسمی از اسماء خداوند است که در برگیرنده‌ی تمام اسم‌هاست} را بر زبان خود جاری می‌سازد و با تداوم آن و تمکین این اسم در قلب و دل او انوار الهی در آن تابیدن می‌گیرد و سالک را از ظلمت به سمت نور و روشنایی هدایت می‌سازد. نماز نیز یکی دیگر از اذکاری است که برای رسیدن به مقام مشاهده در عرفان از اهمیتی خاص برخوردار است؛ چنانکه خداوند در قرآن، نماز را برای ذکر خود بیان کرده است. که: «آتی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی و اقم الصلوة لذكری» (سوره‌ی طه، آیه‌ی 13) به اعتقاد مولوی: «این نماز» برای آن نیست که همه روز قیام و رکوع و سجود کنی؛ آلا غرض از این آن است که می‌باید آن حالتی که در نماز ظاهر می‌شود، پیوسته با تو باشد. اگر در خواب باشی و اگر بیدار باشی و اگر بنویسی و اگر بخوانی، در جمیع احوال، خالی نباش از یاد حق تا «هم علی صلاتهم دائمون» باشی. (مولوی، 1379: 411)

ذاکر به این مقامات که رسید، باید با آتش ذکر وجود مجازی خود را ذوب کند تا برای وصول به مشاهده، این حجاب نیز کنار رود؛ چون سالک در آتش ذکر ذوب شود به مقام مذکوری می‌رسد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: «اذکرونی اذکرکم» در این حالت تمام وجود سالک در ذکر فانی می‌شود و دل و وجود سالک از هر چه غیر مذکور است، خالی می‌گردد. این حالت را «اهتتار» می‌گویند. اهتتار غلبات ذکر، هستی ذاکر را در نور ذکر مضمحل می‌کند و ذاکر را مفرد می‌گرداند و عوایق و علایق وجود از او برمی‌دارد و او را از دنیای

جسمانیات به آخرت روحانیات سبک بار در می‌آورد. چنانکه فرمود: «سیروا سبق المفردون»
(نجم الدین رازی، 1365: 273)

خالی از ذکر تو عضوی چه حکایت باشد

سر مویی به غلط در همه اندامم نیست

(سعدی، 1367، کلیات: 502)

آداب و شرایط ذکر گفتن

حال که مرید صادق می‌خواهد قدم در راه تصوّف نهد و حُجُب نسیان را به وسیله‌ی ذکر کنار گذارد تا به مشاهده و رؤیت برسد، باید بداند که ذکر حق کردن آداب و شرایط خاصی دارد که با پرداختن به آن می‌تواند بهره‌ای از تلاش و کوشش خود کسب کند. در کتب اهل تصوّف درباره‌ی ذکر کردن و آداب و شرایط آن سخنان متعدّدی بیان شده است و ما برای جلوگیری از اطناب سخن تنها دو قول را از کتاب‌های «انسان کامل» و «مرصاد العباد» که هر دو از امّهات کتب صوفیه در ادبیات می‌باشند، نقل می‌کنیم.

عزالدین نسفی در کتاب انسان کامل می‌گوید: «بدان که ذکر مر سالک را به مثابه‌ی شیر است مر فرزندان را و سالک باید ذکر را از شیخ به طریق تلقین گرفته باشد و ذکر چون خواهد گفت باید تجدید وضو کند و شکر وضو بگزارد و آنگاه بر جای پاک رو به قبله بنشیند و ذکر گوید. بعضی گفته‌اند مرتّب بنشینند که آسوده تر باشد و بعضی گفته‌اند به دو زانو بنشینند؛ چنانکه در تشهّد نشینند که به ادب نزدیکتر باشد. شیخ ما سلّمه الله تعالی مرتّب می‌نشینند و اصحاب هم مرتّب می‌نشینند و باید که در وقت ذکر چشم بر هم نهد و ذکر را در اوّل بلند گوید و چون ذکر در اندرون جای گیرد اگر پست گوید شاید، و آن به مدتی پیدا شود.» (نسفی، 1377: 106)

شیخ نجم الدین رازی که خود از صوفیان قرن هفتم هجری است، ضمن برشمردن اهمیت و جایگاه ذکر در کتاب «مرصادالعباد من المبدأ إلى المعاد» آداب و شرایطی را برای ذکر گفتن و همچنین تلقین ذکر از شیخ و پیر طریقت که خود به سرمنزل مقصود رسیده است، نقل می‌کند:

آداب ذکر

توبه: اساس بر توبه‌ای نصح از جمله معاصی نهد.

اگر تواند غسل کند و آلا وضویی تمام کند.

جامه پاک پوشد.

خانه‌ای خالی و تاریک و نظیف راست کند.

اولی تر آنکه قدری بوی خوش بسوزاند.

در وقت ذکر گفتن، روی به قبله، مرتع نشیند.

در وقت ذکر گفتن دست‌ها بر روی ران نهد.

دل حاضر کند و چشم فراهم.

به تعظیم و قوت تمام شروع کند و به گفتن «لا اله الا الله» و در دل معنی ذکر که اندیشد. چنانچه در معنی «لا اله» هر خاطر که در دل می‌آید، نفی کند و حضرت عزت را به مقصودی و محبوبی و مطلوبی به «آلا الله» اثبات کند.

هم بر این ترتیب مداومت می‌نماید تا به تدریج دل از جمله محبوبات و مألوفات فارغ و خالی کند و از دنیای جسمانیّت به آخرت روحانیّت سبک بار درآید. (نجم الدین رازی، 1365: 272).

نکنه‌ی جالبی که از سخنان شیخ نجم الدین به دست می‌آید، این مطلب است که شیخ ضمن برشمردن آداب ظاهری ذکر به یک نکته‌ی باریک اشاره می‌کند؛ شیخ اندیشیدن به ذکر در دل را همراه با بیان لفظی، لازم می‌داند و البته حقیقت ذکر هم این مطلب است که سالک مادامی که صفای درونی را به واسطه‌ی اندیشیدن در معنی ذکر به دست نیاورد، کاری در خور شایسته انجام نداده است. در این حالت است که تمام وجود خود را درحال حمد و ذکر خداوند می‌بیند.

شرط تلقین ذکر

عرفا و اهل تصوّف معتقدند که سالک باید تحت نظر پیر و شیخ کامل به ذکر بپردازد و هر آنچه بر لب می‌آورد با اجازه‌ی پیر باشد. شیخ نجم الدین برای تلقین ذکر توسط پیر برای مرید شرایطی را بر می‌شمارد.

1- مرید به وصیّت شیخ سه روز، روزه دارد و در این سه روز باید در آن کوشد که:

- پیوسته بر وضو باشد.
 - مدام ذاکر باشد.
 - با مردم اختلاط کم کند.
 - سخن به وقت ضرورت گوید.
 - به وقت افطار طعام بسیار نخورد.
 - شب‌ها بیشتر به ذکر بیدار دارد.
- 2- بعد از سه روز به فرمان شیخ غسل کند و نیت غسل اسلام آرد و در وقت آب فرو کردن بگوید: خداوندا من تن را که به دست من بود به آب، پاک کردم. تو دل را که به امر توست، به نظر عنایت پاک کن.
- 3- چون غسل تمام کرد بعد از نماز خفتن به خدمت شیخ آید و شیخ وصیتی که شرط باشد بگوید و مرید دل را از همه چیزها باز ستاند و به نیاز تمام مراقب شود تا شیخ یک بار بگوید «لا اله الا الله» به آواز بلند و قوت تمام؛ چون تمام گفت، مرید همچنان بر آهنگ شیخ آغاز کند «لا اله الا الله» بلند و به قوت گوید و دیگر بار و سیم بار بگوید، پس شیخ دعا بگوید و مرید آمین کند. (همان، 276)

مراتب ذکر

برای ذکر مراتب و مراحل قابل شده‌اند، و برای هر مرتبه از ذکر خصوصیتی را وصف کرده‌اند. اول مرتبه از ذکر، ذکر عام است و آن ذکر است که فایده‌ی آن دور ساختن غفلت است و همین که غفلت را از خود دور سازد، ولو به زبان ساکت باشد، ذکر است. در این نوع از ذکر هدف دور ساختن و کنار زدن پرده‌های غفلت از خود است و چندان لزومی هم ندارد که حتماً سالک طی رعایت آداب و شرایط خاصی ذکر را بر زبان جاری سازد. مرتبه‌ی دوم ذکر، ذکر خاص است که ذاکر در این مقام حجاب عقل و تمیز را می‌درد و با تمام قلب متوجه‌ی خداوند می‌شود. این مرتبه که از مرتبه‌ی اول برتر است مخصوص خواص اهل الله می‌شود که به خداوند نزدیک تر می‌باشند. مرتبه‌ی سوم ذکر، ذکر اخص است که مرحله‌ی فنانی ذاکر است و ذاکر را از خود فانی و به حق باقی می‌سازد. (غنی، 1340: 317)

البته در بیان مراتب ذکر و همچنین انواع آن اقوال دیگری مانند «ذکر جلی و ذکر خفی» نیز نقل کرده‌اند. ذکر ابتدا جلی است؛ یعنی بر زبان جاری می‌شود و بعد به مرتبه‌ای می‌رسد که بر زبان جاری نمی‌شود و تنها در قلب و دل سالک جریان پیدا می‌کند که صوفیه از آن به ذکر خفی یاد می‌کنند. پس جایگاه و مرتبه‌ی ذکر جلی، پیش از ذکر خفی می‌باشد.

ابوحامد امام محمد غزالی در کتاب ارزشمند «کیمیای سعادت» بعد از آنکه مقصود و هدف اصلی از فرایضی مانند نماز و روزه را ذکر و یاد کردن خداوند می‌داند، معتقد است که سرّ و لباب همه‌ی عبادات ذکر است و با یک تقسیم بندی در بیان درجات و مراتب ذکر می‌پردازد. غزالی معتقد است که ذکر چهار درجه و مرتبه دارد؛ درجه‌ی اول ذکر است که تنها بر زبان جاری می‌شود و در دل جایگاهی ندارد. درجه‌ی دوم ذکر است که علاوه بر جاری شدن بر زبان، در دل نیز سریان پیدا می‌کند، اما زودگذر و بی‌تمکین است. مرتبه‌ی سوم ذکر است که در دل تمکین پیدا می‌کند و به قول غزالی «این عظیم بود» (غزالی، 1361: 310-312) و اما مرتبه‌ی چهارم که تنها برخی از عرفا و صاحب نظران روشن بین در تصوّف مانند مولوی و عطار نیز به آن اشاره کرده‌اند، مرتبه‌ای است که دیگر ذکر و ذاکر در آن جایی ندارند و هر آنچه باقی می‌ماند «مذکور» است. (همان: 313) در این جایگاه است که عارف به فناء در خداوند می‌رسد و آنچه را که می‌بیند تنها خداوند متعال است. نکته‌ای که غزالی در کیمیای سعادت و دیگر کتب عرفانی خود از آن یاد می‌کند، این مطلب است که حتی اول مرتبه از ذکر که تا حدودی ذکر عوام می‌باشد نیز از ارزش بی‌نصیب نیست و خالی از لطف نمی‌باشد. غزالی عارف معتدلی است و خود را به هیچ وجه از توده‌ی مردم جدا نمی‌بیند. همین نگرش خاص او که از افراط و تفریط به دور است باعث شده که حتی در میان ادیان و مذاهبی که متفاوت با مذهب غزالی هستند، آراء و اندیشه‌های او جایگاه خاصی پیدا کند و کتب او مانند کیمیای سعادت و احیاء علوم الدین از ارزش بالایی برخوردار باشند.

غزالی در سفر «رهایی و گریز» آن هنگام که از بغداد خارج می‌شود و جاه و جلال دنیوی را در جستجوی حقیقت پشت سر می‌گذارد به شهر دمشق وارد می‌شود و در بالای مناره‌ی غربی مسجد این شهر گوشه‌ای را که گویا «شیخ نصر» در آن به عزلت و ذکر

می‌پرداخته جهت تفکر و ذکر انتخاب می‌کند. در جهان بینی و تئوری فکری غزالی ذکر و یاد خداوند جایگاه ویژه‌ای دارد و از منظر او آن هنگام که سالک به سبب ذکر به درجه‌ای برسد که دنیا و اهل آن، برای او نیست شود، تازه قدم در راه توحید و وحدانیت خداوند گذاشته است. در این مرتبه است که صورت ملکوت و ارواح ملائکه و انبیاء بر وی مکشوف می‌شود و دنیا و هر آنچه وجود دارد در منظر وی خوار و بی‌ارزش می‌گردد. عرفا این حالت را به «حضور حاضر و غایب» تعبیر می‌کنند که سالک در این مرتبه به ظاهر در میان مردمان است اما از آن‌ها غافل است و پیوسته خود را در محضر خداوند متعال می‌بیند.

امام جعفر صادق (ع) فرمود: «ذکری که {حضرت رسول (ص)} فرموده است، دو ذکر است: اول، ذکر خالص است به موافقت قلب و ثانی ذکر صادق است به نفی کردن ذکر ماسوی الله تعالی. و فرق این دو ذکر آن است که ذکر صادق، ذکر روح است و برای رفع جمیع حجب نفسانی و عقلی و قلبی؛ بنابر این در این حال، کثرات در رسوم عوام کثرت از نظر شهود عارف، بالمره مرتفع می‌شود و به نور معرفت توحید صفات فایض می‌شود که حضرت سید الشهدا (ع) می‌فرماید: «انت الذی اشرقت الانوار فی قلوب احبائک و اولیائک حتی عرفوک و وحدوک.» ذکر اول در مراتب حجب نورانیته‌ی قلبیه ظاهر می‌شود؛ اما رسوم عوالم کثرت هنوز باقی است؛ بنابر این رسوم عوالم، مانع از نفی غیر حق است، پس نفی ماسوی الله که موروث فنای عوالم کثرت است، حاصل نمی‌شود مگر به تجلی روحانی در قلب انسان و پس از ظهور این تجلی، بقای بالله و اثبات حق تعالی ظاهر می‌شود و انسان در این حال ذاکر حقیقی می‌شود. ذکر صادق کامل الهی، بدون مزاحمت اغیار و ماسوی الله است و این ذکر، خاص صدیقان و مجذوبین است؛ زیرا سیر صدیقین و مجذوبین از وحدت به کثرت است. « (راز شیرازی، 1363 : 271) عزّ الدّین کاشانی اتصال به حق را به دو صورت می‌داند: شهودی و وجودی. اتصال شهودی، وصول سرّ محبّ است به محبوب در مقام مشاهده و اتصال وجودی، وصول ذات محبّ است به صفات محبوب و اتصافش بدان و مراتب آن را نهایت نیست؛ چه کمال اوصاف محبوب را غایت نیست و این حال را سرّ فی الله خوانند؛ چندانکه منازل آن را قطع کنند؛ به نهایت نرسند و هر چه در دنیا بدان رسند، هنوز اول منزلی بود از منازل وصول و به عمر ابدی در آخرت به نهایت آن نتوان رسید. « (عزالدین کاشانی، 1367 : 430)

کجا ذکر را باید ترک کرد

هرچند بزرگان اهل طریق سفارش کرده‌اند که در هیچ حالتی نباید ذکر را ترک کرد و خداوند با ذاکرین خود سخن می‌گوید؛ اما این حالت برای زمانی کار ساز است که سالک در غیبت باشد. در زمان مشاهده؛ ذاکر باید ذکر را چه در ظاهر و چه در باطن، کنار بگذارد تا خلوت کامل حاصل شود؛ زیرا «هیچ ذکر در کنار مشاهده نیست. در این صورت، ذاکرین باید محبوب باشند و هر چند حدیثی می‌گویند که خداوند با کسانی می‌نشیند که او را ذکر می‌کنند، اما از پشت حجاب ذکر باشد. هرگاه هدف مورد خواست کسی در پشت یک حجاب باشد، او نمی‌تواند آسایشی داشته باشد. هنگامی که حجاب برداشته شد، مشاهده حاصل می‌شود و ذکر در تجلی مذکور محو می‌شود.» (چیتیک: 128)

زیباترین تمثیل برای این حالت، داستانی است که مولوی در دفتر سوم مثنوی نقل می‌کند که عاشقی چون به وصال معشوق رسیده بود، انبوهی از نامه‌هایی را که در دوران فراق برای معشوق نوشته بود، می‌خواند:

آن یکی از یار پیش خود نشاند	نامه بیرون کرد و پیش یار خواند
بیت‌ها در نامه‌ها مدح و ثنا	زاری و مسکینی و بس لابه‌ها
گفت معشوق این اگر بهر من است	گاه وصل این عمر ضایع کردن است
من به پیشت حاضر و تو نامه خوان	نیست این باری نشان عاشقان

(مولوی، 1379: ب 1406 تا 1409)

کمال الدین حسین خوارزمی در کتاب جواهر الاسرار در شرح این ابیات می‌گوید: «چون به گنج مشاهده رسیدی، از گنج مجاهده بیرون آی. چون به مطلوب پیوستی، از سر هوس راه طلب مپیمای. چون منظور در نظر است، حدیث انتظار مگوی. چون میخانه شتافتی، دهان بر بند و چون خم صهبا جوش کن. طلب دلیل نزد حصول مدلول، به سمت قباحت موسوم است و اشتغال به علم بعد از وصول به معلوم، مستهجن و مذموم.»

(خوارزمی کمال الدین، 1384، ج 4: 1457)

سنایی در حدیقة الحقیقه، در باب ذکر و حال ذاکری که به مقام مشاهده رسیده است، می‌گوید:

ذکر جز در ره مجاهده نیست	ذکر در مجلس مشاهده نیست
رهبرت اول ارچه یاد بود	رسد آنجا که یاد باد بود
ور بوی حاضر و بری نامش	نیست کردی ز جزم احکامش
فاخته غایب است گوید کو	تو اگر حاضری چه گویی هو
حاضران را زهیت است منال	گر تو را حصّه غیبت است بنال
کار نادان کوتاه اندیش است	یاد کرد کسی که در پیش است

(سنایی، 1368: 95)

نتیجه:

عرفان و تصوف اسلامی در آغاز پیدایش، صورت بسیار ساده و بی‌آلایشی داشت و تنها در «زهد» که همان بی‌میلی و روی گردانی از دنیاست، خلاصه می‌شد؛ کم کم با گذشت زمان و ارتباط با ادیان دیگر رابطه‌ای دو سویه با آن‌ها برقرار کرد. عرفان یک حرکت درونی و باطنی است به سوی مبدأ و جایگاه اصلی که همان قرب الهی است. مرید صادقی که می‌خواهد در این راه قدم بگذارد باید زیر نظر پیر و مرشد کاملی که خود به سرمنزل مقصود رسیده است و با به کارگیری شریعت قدم در راه طریقت نهد تا با تحمل شداید و عبور از عقبه‌های سخت و دشوار به کمک پیر، به سر منزل مقصود که همان حقیقت مطلق می‌باشد، برسد.

سالک در مسیر سیر و سلوک خود دچار نسیان و غفلت می‌شود و همین نسیان و غفلت او را از مسیر سیر و سلوک منحرف و به کفر و شرک می‌کشاند. مشایخ تصوف برای جلوگیری از این نسیان مریدان خود را ملزم به «ذکر» در تمام مسیر سیر و سلوک می‌کردند. ذکر در کنار چله نشینی از جمله مستحسناتی است که جمیع فرق صوفیه آن را پذیرفته‌اند و مریدان خود را به آن تشویق کرده‌اند. ذکر در واقع یاد کردن خداوند متعال می‌باشد. در بسیاری از کتب اهل تصوت مانند کشف المحجوب، مرصادالعباد، فتوحات مکتبه، شرح تعرف، کیمیای سعادت و... ضمن بیان اهمیت و جایگاه ذکر، هر کدام به شیوه‌ی خود به بیان آداب و رسوم و شرایط ذکر پرداخته‌اند.

ذکر در عزلت و یا خانه‌ای خالی از غیر با جمع کردن جمیع قوای انسانی توسط ذاکر و تلقین شیخ شروع می‌شود. مهمترین ذکر، ذکر شریف «لا اله الا الله» می‌باشد که در آن

سالک آنچه را که ماسوی الله است نفی و تنها وجود خداوند را اثبات می‌کند. اگر چه ذکر گفتن به زبان می‌باشد اما مادامی که در باطن مرید رسوخ پیدا نکند و عمق جان و قلب او را تسخیر نسازد چندان سودمند نخواهد بود.

مرید با رعایت آدابی همچون توبه‌ی نصح کردن و با وضو و پاک بودن شروع به ذکر می‌کند و همزمان با ذکر، به معنی آنچه که بر لب جاری می‌کند، می‌اندیشد. کم‌کم پرده‌های ظلمت و تعلق به این دنیا از جلوی چشم سالک کنار زده می‌شود و او آنچه را که دیگران از درک و مشاهده‌ی آن ناتوان و غافل هستند به نیکویی نظاره می‌کند. در تقسیم بندی جایگاه و مراتب ذکر، اقوال متعددی نقل شده است و هر کدام از پیران طریقت از جانب خود مراتبی را برای ذکر نقل کرده؛ اما به نظر می‌رسد که تمام آن‌ها بر این اصل که بالاترین مرتبه‌ی ذکر جایگاهی است که دیگر ذکر و ذاکر باقی نمی‌ماند و تنها «مذکور» که همان خداوند متعال می‌باشد، باقی بماند، اتفاق نظر دارند. در این جایگاه سالک می‌تواند جلوه‌های سریان حضرت حق را به خوبی ببیند و هر لحظه با دیدن دوست، بهجت و لذت بیشتری را درک کند.

ذکر در میان اهل تصوف از اهمیت بالایی برخوردار می‌باشد و مشایخ صوفیه پیروان خود را همواره به ذکر پیوسته که علاوه بر ذکر زبانی در قلب و جان ذاکر جاری شود، وصیت می‌کردند. ذکر را پایه و اساس توحید و معرفت خداوند دانسته و ذاکر در ذکر به جایگاهی می‌رسد که دیگر هیچ چیزی را جز «مذکور» نمی‌بیند. اهل تصوف این حال را حال مشاهده و رؤیت نامیده‌اند که سالک به فناء در خداوند رسیده است.

کتاب نامه :

قرآن مجید

نهج البلاغه. 1368. ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی. تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

انصاری هروی، خواجه عبدالله. 1361. منازل السائرین. تهران: مولا.

چیتیک، ویلیام. 1388. درآمدی بر تصوّف و عرفان اسلامی. ترجمه‌ی جلیل پروین، تهران: حکمت.

حافظ، شمس الدین محمد. 1385. دیوان غزلیات حافظ. به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه.

خوارزمی، تاج الدین حسین. 1385. شرح فصوص الحکم شیخ اکبر محی الدین ابن عربی. به اهتمام نجیب مایل هروی. ج اول. تهران: نشر مولى. چاپ سوم.

خوارزمی، کمال الدین حسین. 1384. جواهر الاسرار و زواهر الانوار. تصحیح و مقدمه‌ی جواد شریعت، تهران: اساطیر.

راز شیرازی، میرزا ابوالقاسم. 1363. مناہج انوار المعرفه فی شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه. تهران: خانقاه احمدی.

زرّین کوب، عبدالحسین. 1369. ارزش میراث صوفیه. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ ششم.

سعدی، ابو عبدالله مشرف ابن مصلح. 1367. کلیات. به اهتمام محمد علی فروغی، تهران: امیر کبیر.

سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم. 1368. حدیقة الحقیقه. تصحیح مدرّس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.

سجّادی، سید ضیاءالدین. 1379. مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوّف. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت). چاپ هشتم.

شریفیان، مهدی. 1386. جامعه شناسی ادبیات صوفیه. همدان: انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.

عطار نیشابوری، فرید الدین. بی تا. تذکرة الاولیا. تصحیح رینولد نیکلسون، لندن: برلید.

عین القضاة همدانی. بی تا. تمهیدات. به اهتمام علینقی منزوی و غفیف عسیران، بیروت: بنیاد فرهنگ ایران.

- غزالی طوسی، ابوحامد امام محمد. 1361. کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- غنی، قاسم. 1340. تاریخ تصوف در اسلام. تهران: انتشارات زوار. چاپ دوم.
- فروزانفر، بدیع الزمان. 1340. شرح مثنوی شریف. تهران: انتشارات زوار. چاپ پنجم.
- کاشانی، عزالدین. 1367. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح جلال الدین همایی، تهران: هما.
- گوهرین، سید صادق. 1380. شرح اصطلاحات تصوف. تهران: زوار.
- لاهیجی، محمد بن یحیی. 1377. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. به اهتمام کیوان سمیعی. تهران: انتشارات محمودی.
- محمودی، خیرالله. 1390. ذکر وجودی و شهودی در عرفان اسلامی. مجله‌ی بوستان ادب شیراز، سال سوم، شماره‌ی اول، پیاپی 7.
- مولوی، جلال الدین محمد. 1379. مثنوی معنوی. مقدمه و تعلیقات محمد استعلامی، تهران: انتشارات سخن.
- نجم رازی، ابوبکر عبدالله بن محمد. 1365. مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد. تصحیح محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- نسفی، عزیزالدین. 1377. الانسان کامل. ترجمه‌ی سید ضیاءالدین دهشیری، تهران: طهوری
- یثربی، یحیی. 1377. عرفان نظری. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه قم.